

### متن پرسش

سلام علیکم: خوبید حاج آقا من یه آدم به شدت با احساسات و عاطفه و محبت هستم به شدت وابسته میشم، به مادرم که آنقدر وابسته هستم و دوستش دارم که خیلی آزارم میده و خیلی به اینکه بروزی نباشه فکر می‌کنم و دیوانه میشم، به خونه به آدم، به هرچیزی که بشه باهاش خاطره ساخت، خیلی وابسته و دلتنگ میشم، مثلاً بیرون که میرم، مخصوصاً پیرمرد و پیرزن ها را که می‌بینم خیلی محبت خاصی تو دلم برایشون ایجاد میشه و واقعا دلم میخاد قوربون صدقشون برم دوست داشتم هم اینجوریه که مثلاً وقتی یکی رو خیلی دوستش داشته باشم، دلم میخاد بمیرم، از این جهت که دلم میخاد اصلاً وسط نباشم، یعنی خودی وسط نباشه و هرچیزی که هست اون مخاطبی باشه که دوستش دارم، خلاصه آدمی هستم که خیلی زیاد محبت می‌کنم، یجورایی ارتباط های دوستانه هم که برقرار می‌کنم، دچار افراط تفریط می‌شوند، اکثر اوقات هم دل رنجور هستم، و دلم میگیره به خاطره این همه بی رحمی که بین مردم هست و آنقدر نسبت به همدیگه بی محبت و سرد هستن دلم به شدت میریزه بهم، از یه نظرایی خوبه، مثلاً میشینم با خدا حرف می‌زنم و دلم میخاد اشک بریزم اما گفتم با شما مطرح کنم و... به نظر شما، ارتباط دوستانه ام را زیاد کنم یا محدود؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با تعمق در معارف توحیدی به لطف الهی، روح انسان در کنار عواطف معنوی به تعقل اساسی نیز نائل می‌گردد و به همین جهت پیشنهاد بنده آن است که بعداً با مطالعه کتاب «ادب خیال و عقل و قلب» و با رجوع به تفاسیر قرآن و تدبیر در آیات به آن تعادل لازم دست می‌یابید.  
موفق باشید